**بسم الله الرحمن الرحیم**

**درس خارج اصول استاد شبیری**

**۹۰۰۷۰۶**

**مبحث تعادل و تراجیح**

**اخبار علاجیه**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین**

**الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل الطاهرین**

**و لعن علی اعداء الاجمعین من الان الی قیام یوم الدین**

**بحث در این بود که اصل سببی چرا بر اصل مسببی مقدم است؟**

**عرض کردیم مرحوم شیخ بیانی دارند که مرحوم آخوند در حاشیه رسائل و کفایه دنبال کردند با یک سری تغییراتی مطلب را فرمودند. این مطلب این هست که مفاد لاتنقض الیقین بالشک این هست که شما با شکتان یقین را برطرف نکنید اما اگر بخواهید با دلیلی، یقین را برطرف کنید این مانعی ندارد. پس بنابراین ما در واقع در اصل سببی و مسببی هر دوش اصل سببی وقتی جاری می شود ما یقین داریم، یعنی دلیل داریم بر عدم تحقق مسبب پس بنابراین نقض یقین بالشک نیست و نقض یقین بالدلیل است. این یک بیان.**

**یک بیان دیگری که درواقع مکمل این هست، آن این است که اینکه در ذیل روایت لاتنقض الیقین بالشک ناقض را در یقین دیگر حذف کرده این اعم از این هست که یقین به حکم ظاهری باشد یا به حکم واقعی و این یقین به حکم ظاهری هم کفایت می کند. و در اینجا یقین به حکم ظاهری هست بنابراین نقض یقین بالشک نیست بلکه نقض یقین به یقین است.**

**س:**

**ج: اعم از یقین به حکم ظاهری یا واقعی، لازم نیست شبیه آن باشد، ممکن است یقین اول یقین به حکم واقعی باشد و یقین دوم یقین به حکم ظاهری باشد.**

**س:**

**خوب اینجا یک توضیح اصلا در مورد محدوده دلالت این دلیل عرض کنم.**

**س:**

**ج: این بیان مرحوم آخوند است در واقع در تکمیل فرمایش مرحوم شیخ.**

**این استدلال که نقض یقین به شک نباید باشد بلکه به دلیل باید باشد، آیا این در مواردی که در سبب استصحاب جاری نمی شود، بلکه یک اصل دیگری جاری می شود، آیا این بیان هم می آید یا نمی آید؟ خوب ممکن است که شما بگویید که آنجا هم می شود این بیان را تمام کرد، به این بیان که اصالة البرائه به هر حال در دلیلی دارد اصاله الطهارة را مثلاً حکم می کند دیگر، ما در همین مثال معروف ثوب مغسول به ماءی که درش اصالة الطهاره جاری می شود در واقع نقض یقین بالنجاست را با شک در نجاست نکردیم، بلکه با آن دلیلی که دال بر این هست که شما در هنگام شک حکم به طهارت کن، به او نقض کردیم، این دلیل آن اصل، اصل به هر حال مستندی یک روایتی دارد، آن روایتی که این اصل را ثابت کرده، به استناد او کان ما نقل کردیم.**

**خوب اگر مطلب به این شکل بخواهیم تقریب کنیم خوب در همه موارد شی که یک اصل عملی شخصی جاری می کند به هر حال با یک دلیلی به استناد آن دلیل آن اصل عملی را جاری می کند دیگر، باید بگوییم در تمام موارد هر اصل عملی که وجود داشته باشد دیگر استصحاب جاری نشود. اینجور نیست که و به طور کلی حالا یک اشکال دیگری در نفس این استدلال وجود دارد، حالا قبل از اینکه اشکال دیگری را عرض** **بکنم این مسئله را هم بگویم. ذیل تعبیر را که می گوید نقض یقین بالشک نباید بکنید با یقین مثله باید نقض کنید، مرحوم آخوند می فرمایند که لازم نیست یقین به همان عنوان واقعی باشد، به عنوان ظاهری هم باشد آن حکم ظاهری هم، دو تعبیر می شود تعبیر کرد، یکی اینکه یقین به حکم ظاهری هم کفایت می کند و یک تعبیر دیگر اینکه یقین به همان حکم واقعی، ولی آن حکم واقعی یک موقعی به عنوان ذاتی‌اش آن را انسان یقین دارد، شرب خمر می داند، شرب خمر حرام است، یک موقعی شرب خمر بما انه مصداق لما قامت البینة علی خمریة به این عنوان به عنوان ثانوی ما قامت البینة علی خمریة به این عنوان و الا همان شرب خمر را ما در نظر می گیریم ولی شرب خمر عناوین متعددی درش قابل انطباق است. این عنوان ما قامت علیه البینة باعث می شود که همان شرب خمر را ما حکم به نجاستش بکنیم امثال اینها، یا اگر قامت البینة علی طهارة حکم به طهارتش بکنیم. این دو تا تعبیر با همدیگر فرق دارد ظاهرا اگر ما تعبیر را به این شکل بگیریم که یقین به حکم ظاهری کفایت می کند این حکم ظاهری چه مستفاد از اصل عملی باشد چه مستفاد از اماره باشد همه اینها را شامل می شود، ولی جایی که ما می گوییم که یقین باید در مورد همان موضوع حکم واقعی باشد ولی لازم نیست به همان موضوع حکم واقعی باشد، مشکل هست که ما در موارد اصل عملی این مطلب را پیاده کنیم، به خصوص حالا آن چیزی که عمدتا تکیه دارم اصل عملی غیر محرز، حالا اصل عملی محرز هم یک نوع در واقع جعل یقین درش هست امثال اینها، آن را حالا عیب ندارد این بیان را بخواهیم بگوییم...**

**س:**

**ج: دیگر ما قامت البینة یعنی در واقع موضوع حکم ظاهری، آن موضوع حکم واقعی نیست، مشکوک العلیه حالا چه واقع باشد چه نباشد، یعنی این اصل عملی غیر محرز لسانش، لسان جعل حکم برای همان موضوع واقعی نیست، جعل حکم برای مشکوک الموضوعیه است یا مشکوک الحکم، یعنی آن موضوع ما فرق دارد بین موضوعی که در اصل اماره و اصل محرز هم واقعا موضوعشان فرق دارد ولی لسان دلیل این هست که کان من همان موضوع را می خواهم برایش حکمی جعل کنم. شیوه لسانی که در تعبیر دارد کان میگوید شما الان همان حکم واقعی را می خواهد بگوید اینجا جاری هست، کان همان موضوع حکم واقعی در اینجا صادق است، یک چنین بیانی درش وجود دارد. ولی اصل غیر محرز یک چنین بیانی در موردش هم نیست. فکر می کنم سخت باشد که اگر ما تعبیرمان این باشد که لازم نیست یقین به همان عنوانی باشد، به همان حکم واقعی باشد...**

**س:**

**ج: مشکوک الطهاره ممکن است اصلا چیز نباشد، واقعا وجود خارجی نداشته باشد، یعنی آن چیزی که من شک دارم که مثلا خمر هست یا نیست، شارع می گوید می توانی بخوری، ممکن است خمر نباشد.**

**س:**

**ج: فرض کنید جایی که اصاله الحل مثلا جاری شما دارید می کنید، می گویید آن چیزی که نمی دانید خمر هست یا نیست، یجوز لک شرب، این موضوعش خمر واقعی که نیست این با چیزها فرق دارد.**

**حالا اینها بیشتر جنبه های توضیحات شکلی قضایاست. اینها خیلی در اصل بحثها دخالت ندارد.**

**س:**

**ج: تعبیر آخوند یقین به حکم ظاهری و حکم واقعی نیست، تعبیر آخوند این هست که یقین لازم نیست به همان عنوانی باشد که در سابق متعلق شیء بوده، ممکن است به یک عنوان دیگری باشد. تعبیر ایشان این است ولی در بعضی از تقریباتی که ایشان شده می گویند یقین لازم نیست یقین به حکم واقعی باشد.**

**س:**

**ج: اصل این مطلب مسلم است، اینکه اصل سببی اگر غیر محرز هم باشد بر اصل مسببی ولو محرز هم باشد مقدم است. استدراک نیست، این در واقع این هست که این ادله ما چه مقدار می تواند این مطلب مسلم را اثبات کند و توجیه کند. ما می خواهیم بگوییم که این بیاناتی که مرحوم آخوند دارد این بیانات بنابر بعضی از صورش، یعنی تصویری که اینجا هست تمام صور مسئله را نمی تواند پوشش دهد. البته مرحوم آخوند بحث ها را اینها روی استصحابین متعارضین قرار دادند ولی اصل بحث یک مقداری گسترده تر از این بحث است.**

**اینجا صرف نظر از آن بحث ها یک مطلبی که اینجا وجود دارد و آن اینکه اگر شما می گویید مراد از شک در ادله استصحاب شکی است که دلیل همراهش نباشد، اینجوری معنا می کنید دیگر. می گویید لاتنقض الیقین بالشک آن شکی هست که غیر مقترن به دلیل باشد، نقض یقین به شک باشد نه نقض یقین به دلیل باشد و الا آن اشکالی ندارد. یا یقین ناقض یقین سابق را مطلق یقین می دانید، اگر اینجور باشد شکی که در موضوع ادله اصل عملی هم هست را هم باید به همین معنا بگیرید. شک غیر مقترن به دلیل باید بگیرید، شک صرفی که شک مطلق در حکم به جمیع عناوین شک باید داشته باشید، هم به عنوان حکم واقعی شک باید داشته باشید، یعنی شک سلب مطلق العلم باید باشد، هم علم به عنوانی که متعلق یقین در سابق بوده، هم به سایر عناوین. خوب معنای این مطلب این هست که اصل عملی جاری بشود، این به اصطلاح ورود پیدا میکند، در کلا الطرفین با تحققش موضوع دیگری را از بین می برد. ببینید در این مثال معروف استصحاب طهارت ماء می گوید این آب پاک است، دلیل است بر پاکی این آب. از آن طرف استصحاب نجاست این ثوب می گوید این نجس است، پس اگر شما حکم نکردید به جریان، اینجا چرا حکم نمی کنید به تحقق جمیع آثار به اصطلاح استصحاب ماء به دلیل اینکه دلیل داریم برای اینکه این اثر درش اگر فرض کنیم که استصحاب نجاست در ثوب جاری می شود، استصحاب نجاست دلیل می شود بر عدم جریان استصحاب ماء نسبت به این اثر خاص، ببینید محط تعارض استصحاب ماء، طهارت ماء و استصحاب نجاست ثوب به نحو مطلق نیست. استصحاب طهارت ماء نتایجی دارد یکی اینکه خود آب پاک است، خوب این معارضی ندارد، ولی اینکه خود آب پاک است می خواهد حکم کند پس لباسی که با این آب شسته شده آن هم پاک است. در اینجا استصحاب ماء دلیل است بر طهارت ثوب، استصحاب نجاست دلیل است بر نجاست ثوب، چرا یکی را بر دیگری مقدم می دارید، این بیانی که شما می فرمایید که نقض یقین به شک نیست، نقض یقین به دلیل است، اگر ما این اثر استصحاب ماء را جاری نکنیم یعنی طهارت ماء را هم جاری نکنیم، اینجا نقض یقین به شک نیست، نقض یقین به دلیل است، دلیل چیست؟ استصحاب نجاستی که در ماء جاری ...**

**هر یک از اینها تمام باشد دیگری را فرض می کند، این اشکالی هست که در فرمایشات آقای صدر هم به این تقریب وارد شده و درست هم هست، به نظر درست می رسد که طرفینی هست، هم استصحاب طهارت در ماء در فرض جریان طهارت ثوب را دلیل هست، استصحاب نجاست هم دلیل بر نجاست ثوب است، چرا یکی را محقق می داند**

**س:**

**ج: نه به آن ربطی ندارد، ببینید این نکته را توجه بفرمایید، اگر ما استصحاب را در ماء جاری کردیم لازم نیست همه آثارش را بار کنیم، ممکن است اثر دیگرش نسبت به آن اثر دیگر تعارض نداشته باشند، نسبت به این اثر تعارض داشته باشند، خوب بحث ما سر جریان استصحاب در ماء هست برای اینکه**

**س:**

**ج: خوب بگیرید خوب اطلاقش را مقید می کند، اطلاقشان تعارض دارد، بحث این هست که اطلاق استصحاب، استصحاب ماء این هست که جمیع آثار طهارت ماء را شما جاری کنید. ما اگر نخواهیم جمیع آثار را اجرا کنیم باید به خاطر دلیلی، کما اینکه دلیل یک اماره‌ای بود یک اماره ای بود که فلان اثر این مستصحب بار نیست، خوب بار نمی کردیم دیگر. اگر یک اماره ای وجود داشت آن اثر را بار نمی کردیم.**

**س:**

**ج: آن هم موضوع ندارد**

**س:**

**ج: چرا نوبت نمی رسد، چرا اول شما استصحاب سببی را**

**س:**

**ج: چرا قاصر می شوید، هر کدامشان جاری بشوند با جریانشان موضوع دیگری را از بین می برند. چرا شما مسلم می گیرید ثوب در سبب جاری می شود، خوب بگویید در مسبب جاری می شود.**

**س:**

**ج: هر دوش موضوع را نسبت به این اثر از بین می برد.**

**س:**

**ج: نه هیچ چیزی پیش نمی آید.**

**نه همه بیاناتی که هست، هر یک از اینها به اصطلاح، ببینید حالا یک نمونه شرعی را هم به شما عرض بکنم. ببینید اگر در باب تزاحم، گاهی اوقات توارد طرفینی هست، گاهی اوقات این مثال را می زنند می گویند که یک دلیل حج اگر مقید به قدرت شرعیه باشد، نذر هم مقید به قدرت شرعیه باشد، یعنی حج در صورتی واجب باشد که مزاحم واجبی از واجبات دیگر نباشد، نذر هم اگر در صورتی واجب بشود که مزاحم با واجبی از واجبات دیگر نباشد، اینجا هر یک از این دو دلیل فعلی بشود موضوع دلیل دیگر را می پراند، چون فرض این هست که در صورتی آن فعلی می شود که مزاحمی با واجبات دیگر نباشد، اینها در واقع ما نمی دانیم کدام یک از اینها فعلی می شود تا دیگری را موضوعش را بپراند. ما نحن فیه هم همین است.**

**س:**

**ج: نه حالا نمی توانیم، بحث های تزاحم که عرض کردم در بحث تزاحم این مثال را مطرح می کنم و الا تزاحم نیست اصطلاحا، جایی هست که شارع گفت من نذر کردم آن نذر معروف صاحب جواهر دیگر، نذر کرده که روز عرفه در حرم کربلا باشد. از آن طرف اگر نذر تحقق پیدا کند و فعلی بشود وجوبش، حج فعلی نمی شود بنابر اینکه در موضوع وجوب حج عدم مزاحمت با واجبی از واجبات اخذ شده باشد. خوب اگر هر دوش، یعنی موضوع نذر هم همین است دیگر، نذر شرطش رجحان است در جایی که واجبی از واجباتش مزاحمت دارد موضوع نذر رجحان ندارد. این هم همین است.**

**ما در واقع اینجا می گوییم لاتنقض الیقین بالشک، نقض یقین به شک اشکال دارد، نقض یقین به دلیل اشکال ندارد، خوب چرا شما اصل را در سبب جاری می کنید؟**

**س:**

**ج: اگر حکم به طهارت ثوب نکردیم**

**س:**

**ج: به دلیل است دیگر، نقض یقین به دلیل است دیگر.**

**نه ببینید دو تا استصحاب داریم، یکی استصحاب طهارت در ماء که اثر استصحاب طهارت در ماء این هست که ثوب طهارت ثوب است، یکی استصحاب نجاست است که در ثوب جاری می شود، اگر شما حکم به نجاست ثوب نکنید به خاطر اجرای استصحاب در طهارت ماء، می گویید نقض یقین به دلیل است، برعکسش هم ما می گوییم همین است.**

**س:**

**ج: یقین به طهارت آب،**

**س:**

**ج: نه شک داریم که طاهر هست یا نیست، ...**

**س:**

**ج: نه، طهارت ثوب**

**س:**

**ج: ببینید نقض، شما اگر حالا منهای استصحاب نجاست، این را بگذارید کنار، اگر استصحاب طهارت ماء را کردید ولی حکم نکردید به طهارت ثوب، چه می شود نتیجه اش؟ نقض یقین بالشک کردید.**

**س:**

**ج: تقیید کردید، نقض یقین بالشک این است که می خواهد بگوید تمام آثار طهارت الماء را جاری کن،**

**س:**

**ج: می توانیم که خلاف اطلاقش است دیگر، خلاف ظهورش است دیگر..**

**س:**

**ج: توجه نکردید، ببینید بحث سر این هست که شما اشکالتان چیست؟ اشکالتان این هست که لازمه اجرای استصحاب در ماء طاهر اطلاق این قضیه اقتضا می کند که طهارت ثوب را هم حکم کنید، اگر شما نخواهید به طهارت ثوب حکم کنید، نقض یقین به شک است دیگر. حالا اگر اینکه نمی خواهید حکم کنید به طهارت ثوب به خاطر دلیل باشد، آن دلیل استصحاب نجاست باشد،**

**س:**

**ج: نه فرض این هست که به هر حال، ببینید بحث این هست که ما الان فعلا بحث مبنایی نمی خواهیم بکنیم، اشکال، اشکال مبنایی نیست، حالا آن را بعد میرسیم، اشکال این هست که فعلا ما پذیرفتیم که نقض یقین به شک یعنی اینکه شما به مجرد شک یقین را نقض نکنید، اگر با دلیلی خواستید یقین را نقض کنید اشکالی نداشته باشد. خوب ما حالا اگر اطلاق نقض یقین به شک را در مورد استصحاب طهارت ماء تخصیصش کردیم، یعنی به آن عمل نکردیم به آن اطلاق، علت عمل نکردن به اطلاق به خاطر دلیل استصحاب نجاست باشد، اشکالی پیش نمی آید. نقض یقین به شک نکردیم، فرض این هست که ما می گوییم نقض یقین به مجرد شک اشکال دارد، ولی نقض یقین به دلیل اشکالی ندارد. خوب آن هم به دلیل است دیگر. چه فرقی هست بین استصحاب سببی و استصحاب**

**س:**

**ج: اطلاقی نیست، آن اصلش است. یعنی اصل استصحاب نجاست با ظهور اطلاقی استصحاب ماء نسبت به این اثر خاص تعارض دارند، تعارض دارند دیگر، هیچ کدام مقدم بر...**

**س:**

**ج: استصحاب نجاست ثوب را جاری می کنیم این اطلاق را می گذاریم زمین، این اطلاق که زمین زده شد، تخصیص نیست، موضوعش می پرد، چون در صورتی ما این اطلاق را می توانستیم حفظ کنیم که نقض یقین به شک باشد، نقض یقین به شک نیست، نسبت به این اثر نقض یقین به دلیل است. بنابراین از هر دو طرف...**

**س:**

**ج: استصحاب نجاست اگر جاری کنید با جریان استصحاب نجاست،**

**س:**

**ج: استصحاب نجاست که آن دیگر بحث اطلاق نیست، اگر استصحاب نجاست را جاری کردید باید اطلاق دلیل استصحاب ماء را ازش رفع ید کنید، ولی رفع ید کردنش به این هست که می گوییم دیگر دلیل اینجا داریم برای اینکه این اثر خاص دلیل بر استصحاب نجاست است.**

**فرقی ندارد یعنی اینها نسبت این بیان نسبت به اصل سببی و اصل مسببی یکسانند و این فرقی ندارد هر دوش را، این یک مرحله**

**س:**

**ج: فرقی ندارد هر دوش استصحاب است.**

**س:**

**ج: استصحاب سببی، استصحاب مسببی، شما استصحابش را در نظر بگیرید، چه فرقی دارد استصحاب سببی و استصحاب مسببی از این جهت**

**س:**

**ج: نسبت به این اثر هست، نسبت به این اثر هست، نه اثرش هست، اثر طهارت ماء اطلاق است، استصحاب طهارت ماء این است که بگو پاک است دیگر**

**س:**

**ج: نه، اگر استصحاب نجاست را کردید، شما استصحاب نجاست بکنید و این اثر طهارت الماء را بار نکنید، ما نمی خواهیم بگوییم که کلاً شما آب را پاک ندان، نه اگر استصحاب نجاست را جاری کردید و این اثر طهارت ماء را که طهارت ثوب هست جاری نکردید، عدم اجرای این اثر نقض یقین به شک نیست، نقض یقین به دلیل است.**

**س:**

**ج: هر دو طرف همین است دیگر.**

**س:**

**ج: خوب بحث همین است. بحث این هست، ما می گوییم که اگر استصحاب نجاست را جاری کنید در ثوب، باید طهارت ماء را نسبت به اثر خاصش ازش رفع ید کنید، اگر استصحاب طهارت را در ماء نسبت به این اثر هم جاری کردید و این اثرش را هم بار کنید، استصحاب نجاست را باید رفع ید کنید. آقایان می گویند عدم اجرای استصحاب نجاست نقض یقین به شک نیست، استصحاب نجاست در ثوب ذاتا جاری نمی شود. خوب بحث این است که اطلاق استصحاب طهارت ماء نسبت به طهارت ثوب آن اطلاق هم اگر ما رفع ید کنیم نقض یقین...**

**س:**

**ج: آن بحثش را بگذارید کنار. نه آن بحث ها را بگذارید کنار آنها خیلی در این بحث دخالت ندارد.**

**س:**

**ج: اگر این باشد که برعکس باید بگویید. اگر این باشد این باید بگویید که اصل مسببی مقدم است. اینها که اینجوری نمی گویند که، بنابراین اطلاق احوالی را در اصل سببی شما تخصیص بزنید.**

**س:**

**ج: نه آن تفاوتی نیست در این جهت، حالا آقایان اینجور مشیء می کنند**

**س:**

**ج: نه، این یک دلیل است و آن یک دلیل دیگر است.**

**حالا می گویم آن بحث را پیش نکشید آن بحث پیش کشیده بشود برعکس نتیجه می دهد.**

**س:**

**ج: بله دیگر، این که می گوید نجس است یعنی پاک نیست دیگر. پاک نیست بنابراین شما نسبت به طهارت ثوب دلیل دارید، پس اینکه شما استصحاب طهارت ماء را مثبت طهارت ثوب قرار نمی دهید نقض یقین به شک نیست، نقض یقین به دلیلی است که دال بر این هست که این اثر طهارت الماء جاری نیست.**

**س:**

**ج: نه نقض خودش نه،**

**س:**

**ج: طهارت ماء را**

**س:**

**ج: نه، هر دلیلی که یک شیء را اثبات می کند نقیضش را هم نقض می کند دیگر. همیشه همینجور بوده دیگر.**

**س:**

**ج: نقیض خودش را نقض می کند،**

**س:**

**ج: نه نقیض خودش را اثبات نکرده، نفی کرده**

**س:**

**ج: استصحاب نجاست ثوب طهارت ثوب را نفی می کند.**

**س:**

**ج: نمی خواهیم اثبات کنیم.**

**س:**

**ج: نه، آن کمک به آن نشده، به آن ربطی ندارد، استصحاب طهارت در ماء خودش ادله خودش است به این ربطی ندارد. بحث سر این هست که آیا ما می توانیم با اجرای استصحاب در نجاست جلوی اصل اجرای استصحاب در طهارت ماء نسبت به این اثر خاص را بگیریم؟ بحث این هست که تفاوتی ندارد، چرا شما استصحاب را در سبب جاری می کنید این اثر خاصش را می گویید نقض یقین به دلیل است، برعکس کنید.**

**س:**

**ج: بله، استصحاب طهارت ماء اطلاقش را تقیید میکنیم، همه آثارش را بار نمی کنیم، می گوییم آب پاک است ولی همه آثارش را ندارد. آب پاک است ولی مطهر نیست.**

**س:**

**ج: چه لغویتی؟**

**س:**

**ج: یک اثرش را نفی کردیم، تازه اگر لغویت هم پیش بیاید با کل اصل آن استصحاب معارض می شود، اگر لغویتی، اگر آن باشد، اگر بخواهد با اطلاقش معارضه کند یعنی به هر حال یک تعارضی پیش می آید.**

**س:**

**ج: چرا؟ اطلاق که راحت تر است.**

**س:**

**ج: اطلاق استصحاب،**

**س:**

**ج: آن فرقی ندارد، چه فرقی دارد اطلاق استصحاب نسبت به این اثر یا اطلاق استصحاب نسبت به ثوب، استصحاب نجاست در ثوب، چه فرقی هست؟**

**س:**

**ج: حالا صبر کنید حالا**

**اینها همه بنابراین بحث بود که ما اصل این چیزها را بپذیریم، البته خود آن هم اصلا یک چنین ظهوری ندارد که تنقضه بیقین الاخر، یقین به هر عنوانی از عناوین، اصل مبنایش هم مبنای ناتمامی است که مرحوم آخوند و اینها اینجوری مشیء کردند.**

**اصل کبرویش هم اشکال دارد، ما حالا می گوییم به فرض این که آن کبرا را بپذیریم، ما خیلی حالا نمی خواستیم روی آن کبرا چیز کنیم، حالا فرض کنید کبرا را بپذیریم، بگوییم نقض یقین به شک یعنی یقین ولو به حکم ظاهری، یقین به جمیع عناوین، به تعبیری از تعابیری که در کلام مرحوم شیخ آمده، درکلام مرحوم آخوند آمده، آن اشکال قبلی ما این بود که با فرض آن حل تقدیم اصل سببی بر مسببی را نمی کند، اشکال دوم این که اصل مبنا هم ناتمام است. اصل مبنا هم ناتمام است و اصل سببی را بر اصل مسببی نمی شود حتی در باب استصحاب، آن که دیگر فرضا هم سایر اصول عملیه استصحاب سببی و استصحاب مسببی نمی شود تقریبش را اثبات کرد.**

**حالا یک بیانات دیگری در کلمات قوم است که...**

**س:**

**ج: اصلش مسلم است، ما این چیز مسلم را می خواهیم تحلیل کنیم. که چیست که چطور شده که وجه فنی برای این بیان درست کنیم.**

**س:**

**ج: دلیل بر اینکه یکی را مقدم جاری کنید و آن را جاری نکنید چیست؟ ظهور دلیل نسبت به هر دو یکسان است، خوب هر کدام این ظهور به فعلیت برسد و اثبات بشود دیگری موضوع پیدا نمی کند.**

**و صلی الله علیه سیدنا و نبینا محمد و آله**